

## تمرین فیلمنامه‌نویسی - گزارش نویسی اول

### «یک روز کرونایی»

از زیر چشم‌بند نور آفتابی را که روی صورتش افتاده می‌بیند. بدون اینکه چشمانش را باز کند، چشم‌بند را بالا می‌کشد و در می‌آورد. غلتی می‌زند. دستش را به سمت میز کنار تختش دراز می‌کند. کاغذهای روی میز را کنار می‌زند و از لابه‌لایشان موبایلش را برمی‌دارد. یک چشمش را باز می‌کند. به عدد روی صفحه نمایش نگاهی می‌اندازد. دستش شل می‌شود و گوشی را روی میز رها می‌کند. غلت دیگری می‌زند. به پشت روی تخت دراز می‌کشد. دست چپش را روی پیشانی می‌گذارد. به سقف لمه‌ی بالای سرش خیره می‌شود.

چند لحظه همان‌طور به میخ‌های سقف خیره می‌ماند. بعد از جایش بلند می‌شود. خودش را کشان‌کشان از تخت بیرون می‌آورد. همین‌که از جایش بلند می‌شود، تلو تلو می‌خورد. دستش را به دیوار می‌گیرد. به کمک پشتی‌صندلی و میز آرایش خودش را به در می‌رساند.

وقتی وارد هال می‌شود تمام صورتش خیس عرق است. روی مبل جلوی در می‌نشیند. نفس عمیقی می‌کشد. بعد از چند تک سرفه چشمش به قوری دمنوش روی بخاری می‌افتد. دوباره نفس عمیقی می‌کشد. از جایش بلند می‌شود. به طرف آشپزخانه می‌رود. قبل از اینکه وارد آنجا بشود، از در باز سمت چپ نگاهی به اتاق پدر و مادرش می‌اندازد. هر دو خوابیده‌اند.

وارد آشپزخانه می‌شود. سینک پر از ظرف نشسته است. کتری را پر آب می‌کند و روی اجاق‌گاز می‌گذارد. لیوان رنگی خودش را می‌شوید. از آشپزخانه بیرون می‌آید. به طرف بخاری گوشه‌ی هال می‌رود. کمی دمنوش می‌ریزد و روی مبل کنار بخاری می‌نشیند. سرش را به دیوار پشت سرش تکیه می‌دهد. آرام آرام از دمنوشش می‌نوشد. دقایقی به همین صورت باقی می‌ماند. بعد از جایش بلند می‌شود.

لیوانش را روی میز پذیرایی می‌گذارد. به دستشویی می‌رود. کمی آب به سر و صورتش می‌زند. به صورت رنگ پریده‌اش در آینه نگاه می‌کند. نفس عمیقی می‌کشد. باز چند تک سرفه می‌کند. از آنجا بیرون می‌آید و به آشپزخانه برمی‌گردد. وسایل صبحانه را آماده می‌کند و روی میز پذیرایی می‌چیند. لیوانش را از روی میز می‌دارد و به آشپزخانه می‌برد. شروع به شستن ظرفهای نشسته‌ی توی سینک می‌کند. صدای قل‌قل کتری روی گاز بلند می‌شود. دست‌هایش را آب می‌کشد. قوری را برمی‌دارد و چای دم می‌کند.

بعد از شستن ظرف‌ها، سبدی برمی‌دارد. از یخچال چند میوه داخل سبد می‌چیند. سراغ آبمیوه‌گیری می‌رود و شروع به گرفتن آب میوه‌ها می‌کند. چند دقیقه بعد کارش تمام می‌شود. پنج لیوان برمی‌دارد و پُرشان می‌کند. یکی از آن‌ها را خودش می‌خورد. چهارتای دیگر را توی سینی می‌چیند و از آشپزخانه بیرون می‌رود.

وارد اتاق پدر و مادرش می‌شود. صدای خس‌خس سینه‌ی هردو نفر را می‌شنود. آرام صدایشان می‌کند. به سختی از جایشان بلند می‌شوند و توی رختخوابشان می‌نشینند. به هرکدام یک لیوان آبمیوه می‌دهد. بعد به آن‌ها می‌گوید که میز صبحانه را چیده‌است. لیوان‌های خالی را می‌گیرد. به اتاق بعدی می‌رود.

در اتاق برادر بزرگش را باز می‌کند. برادرش خودش را زیر دو لحاف گلوله کرده‌است. آرام صدایش می‌کند. با دست آزادش تکانش می‌دهد. او هم به سختی غلتی می‌زند و در رختخوابش می‌نشیند. لیوان را به دستش می‌دهد. بعد دستش را روی پیشانی برادرش می‌گذارد و دمای بدنش را چک می‌کند. به او هم می‌گوید میز صبحانه را چیده‌است. او بی‌حال سرش را به نشانه منفی تکان می‌دهد. لیوان خالی را از برادرش می‌گیرد و در سینی می‌گذارد. از اتاق بیرون می‌آید.

سینی لیوان‌ها را روی میز پذیرایی می‌گذارد. تنها لیوان پُر باقی مانده را برمی‌دارد. از پله‌های گوشه‌ی هال بالا می‌رود. در اتاق برادر دیگرش را باز می‌کند. او برعکس اولی تمام پتوهایش را کنار زده و با یک تی‌شرت خوابیده‌است. صدای خس‌خس سینه‌اش بیشتر از بقیه‌است. بیدارش می‌کند و آبمیوه را به دستش می‌دهد. بعد لیوان خالی را از دست برادرش می‌گیرد. از اتاق بیرون می‌آید. به سمت میز پذیرایی می‌رود. سینی روی میز را برمی‌دارد و به آشپزخانه می‌برد.

ظرف‌ها را توی سینک می‌گذارد. برای خودش چای می‌ریزد و به هال برمی‌گردد. موقع خوردن صبحانه، مادرش از اتاق بیرون می‌آید و به طرف دستشویی می‌رود. از جای بلند می‌شود. به آشپزخانه می‌رود و برای مادرش چای می‌ریزد. به هال برمی‌گردد. لیوان چای را روی میز پذیرایی می‌گذارد. دوباره به آشپزخانه برمی‌گردد. دواهای خودش را می‌خورد. شروع به درست کردن نهار می‌کند.

دقایقی بعد مادرش هم به او ملحق می‌شود. او باقی کارها را به مادرش می‌سپارد. پیازی را چهارقاچ می‌کند و در ظرف آبی می‌گذارد. به هال برمی‌گردد. ظرف را روی بخاری می‌گذارد. قوری دمنوش را از روی بخاری برمی‌دارد. به آشپزخانه می‌برد. دمنوش زنجبیل دیگری دم می‌کند. دوباره به هال برمی‌گردد. قوری را روی بخاری می‌گذارد.

تا نزدیک ظهر به همین منوال می‌گذرد. قبل از خوردن نهار دستگاه کوچک اکسیژن‌سنج را برمی‌دارد. اکسیژن تک تک افراد خانواده را چک می‌کند. بعد میز نهار را می‌چیند. صدای عطسه‌های پدرش از اتاق به گوش می‌رسد. برادرش

رنگ پریده از اتاقش بیرون می‌آید. پیشانی‌اش خیس عرق است. روی مبل کنار میز می‌نشیند و می‌گوید توان نشستن پشت میز را ندارد. پدرش هم بعد از شستن دست و رویش به همراه مادرش سر میز نهار می‌آیند. اما برادر دیگرش همچنان خوابیده است. مادرش برایشان غذا می‌کشد.

به بشقابش نگاهی می‌اندازد. چند قاشق سوپ می‌خورد ولی ظرفش را نصفه روی میز باقی می‌گذارد. بعد از نهار تلویزیون را روشن می‌کند. به همراه مادرش میز را جمع می‌کند. برای هر چهار نفرشان دمنوشی می‌ریزد. هر کدام بی حال روی مبل‌ها ولو می‌شوند.

کمی خستگی در می‌کند. بعد از جایش بلند می‌شود. دواهای پدر و مادر و برادرش را می‌دهد. هر سه نفر بلوز بافتنی پوشیده‌اند. برایشان پتو هم می‌آورد و رویشان می‌اندازد. در همین حین برادر دیگرش هم بیدار می‌شود. نهار او را هم می‌کشد و برایش روی میز می‌گذارد. بعد به اتاقش برمی‌گردد. خودش را روی تخت‌خواب رها می‌کند. چشم‌هایش را میبندد. چند نفس عمیق می‌کشد.

ساعتی بعد دوباره از جایش بلند می‌شود و به حال برمی‌گردد. تب‌سنج را برمی‌دارد. دمای بدن پدر و برادرهایش را چک می‌کند. بعد به همراه مادرش که حالش کمی بهتر شده است به آشپزخانه می‌رود. باز هم چند لیوان آب‌میوه می‌گیرد. برای بقیه می‌برد. دور هم برنامه‌ای را تماشا می‌کنند.

نزدیک غروب به سختی از جایش بلند می‌شود. مادرش به او می‌گوید به اتاقش برگردد و استراحت کند. باقی کارها را به او بسپارد.

نویسنده: نیلوفر آئین

سایت نقدک: <https://naghdak.ir>